

خوب، زانم عزیز، به انکسوم، بعد اگر سبب شود شمع
این یاد داشت بیادم باید آزادی نویسم همین طور جواب نامه می راکم
همی حالاً سبب است و راقویه از شاگردم در خصوص «چند
اندر از بویگیتی»

در قسمت تبلیغات دهقانان نکته می بیند که باید

آزاد باشد عرض کنم

... نیز دهقان سمکس، خیز نیروی وطن،
بین چنان زحمتگان شهر بر پا نداشتند
بر علیه حکم عالم چه آراستند

در صف آن راه را در آن رفته فکر چاره کن!

طبی است که ساهست شدن دهقان را با کارگر و چکش
شهر در نظر دارید لیکن این دعوت به شهر رفتن قدری ناسب
نست. بی اینهم دهقانانی که دیکه ترک کرده به شهر
رفته اند در کنار کوچه از گرسنگان میزند، عباتاً عرض

و استماعی آخرین راجع به در پیچرز؛ در گفتگوی با
جعفر از حوا و خوابش کنید که جنبه بیارنده برای مردم است
زحمت خود مهم دیکه همیشی را بیشتر و بر حرارت که

انگلیس و امریک میکنند هر دو و هر دوست و برادرز همتگان
 تبریزی نیستند؛ تا باید در آثار خود پس برادری، دوستی
 و بهاری در میان زحمتگان همه خلقها ترقی دهیم تا با قوه
 واحد هم حکومت خائن و زلیل طهران را که بیسترتان از جلادان
 تبریزی هستند) و هم درباریان، اربابان و برگونه ذبیلهای فارس با ما
 تا بود کنیم و بجای آنها حکومت سوتی تکمیل دهیم، حکومت صلح
 و کار، حکومت ترقی، آزادی و بر نعمتی. اینها را شما ازین
 کمتر نمیدانید، این فقط یک یاد آوری دوستانه است.

دفتر «جعفر» ایرانی تا در وقت رفتن از ایران در کج

چاق و قشنگی بود حالا او را در عالم بهاری بنیبه لانه بیمار
 و بدبخت. مگر وقتی تا در ایران بودید ایران خوشبخت بود؛
 پس معلوم میشود شما دوره کوتاه به شرف حکومت ملی آذربایجان
 در نظر دارید یا چند روزه غلبه خراب کرده را در طهران. اینرا
 باید روشنتر شرح دهید. حالا در یاد دهندهای بیمارستان یک جمله
 کله: «از گرمای محراب دیدم رخصت دیدم» «جعفر» از نو بخوانم
 تا با دوم بیاید که اینرا برای چه نوشته ام

فکر ازنده است و سلامتی